

داریوش شایگان و هویت ایرانی - اسلامی

منبع: مجله مدیریت ارتباطات، شماره ۵۷، بهمن ماه ۱۳۹۳

۱- شایگان به مفهوم و ذات هویت و فرهنگ ایرانی اهمیت زیادی می‌دهد و حفظ آن را واجب می‌داند و از طرفی گرفتن ظواهر پر زرق و برق را بدون بازسازی باطن سنتی، «روکش کاری» می‌خواند و تناقض به وجود آمده در آن را عامل گرفتاری در جوامع می‌داند. اول اینکه چرا این «غربزدگی ناآگاهانه» به نظر شایگان به ضرر فرهنگ است؟ و از نظر شما این باطن چرا و چگونه باید تغییر کند وقتی بحث حفظ هویت ایرانی مطرح است؟ آیا تغییر کردن باطن در مدرنیته به معنای غربی شدن آن است؟

- «غربزدگی ناآگاهانه» از مفاهیم برساخته شده توسط شایگان است و مصداق همان تعبیر مولوی که: «خواجگ پندارد که طاعت می‌کند/ بی‌خبر از معصیت جان می‌کند. وی بر این باور است که کسی که دچار «غربزدگی ناآگاهانه» است، بر سر شاخ نشسته و بُن می‌برد؛ یعنی قویا متاثر از آموزه‌ها و ایده‌هایی است که در مقام نقد و نقض آن گام برداشته و همت گمارده. مراد شایگان از آموزه «ایدئولوژی‌زدن سنت» نیز همین امر است. او می‌گوید وقتی سنت ایدئولوژی‌زده می‌شود، در واقع شخص با وام کردن برخی مفاهیم و مبانی نظری برگرفته شده از جهان جدید، به فهم سنت دینی، جهت ارائه آن به مثابه یک مکتب توانا و کارا می‌پردازد، ولی این کار راه به جایی نمی‌برد و پروژه ای است ناکارآمد و غیر رهگشا. شایگان پس از کتاب «انقلاب مذهبی چیست؟» که در آن مقوله ایدئولوژی‌زدن سنت را صورتبندی کرده و توضیح داده، به سر وقت «هویت چهل تکه» می‌رود. به روایت شایگان، باید به سمتی حرکت کرد و نوعی پلورالیسم را به رسمیت شناخت و به فضایی پس‌ایدئولوژیکی رسید تا بتوان از وضعیت «روکش کاری» سطحی فاصله گرفت. در واقع این روکش کاری‌ها از نظر شایگان اگر به نیت خیر هم انجام پذیرند باز راه به جایی نخواهند برد و گرهی را نمی‌گشایند. غربزدگی ناآگاهانه از منظر شایگان متضمن آشنایی سطحی با تجدد غربی و در عین حال دل‌بستگی عاطفی به سنت است. فرد غرب زده، در این موقعیت، وضعیت فرهنگی خود را عمیقا و به درستی نمی‌شناسد، در عین حال تصور می‌کند با وام گرفتن مفاهیم غربی چندی می‌تواند بار خود را بار کند. باید توجه داشت که «غربزدگی ناآگاهانه» به روایت شایگان طنین ایدئولوژیکی به معنای مارکسی کلمه هم دارد؛ چرا که شایگان از مفهوم «آگاهی کاذب» یاد می‌کند و معتقد است در روزگار ما این روکش کاری ممکن است به پدیده‌هایی مثل بنیادگرایی دینی که می‌کوشند تاریخ قدسی را بی‌منا اسطوره‌زدایی کنند و محصول ایدئولوژیکی و خشنی بدست دهند، بیانجامد؛ روکش کاری سطحی با ایدئولوژی‌زدن سنت که هم عنان با آگاهی کاذب است، درمی‌رسد. چنانکه در می‌یابم، در نظام فکری شایگان، راه نجات از این پدیده و فائق آمدن بر آن، آگاه شدن است. آگاهی بدین معنا که شخص هم به سنت خود واقف باشد و هم سیالیت هویت خود را به عیان دریابد و ببیند.

شایگان بر این باور است که مدرنیته پای به «اقلیم گم شده وجود» نهاده و سهم دل را ادا نکرده بلکه بیش تر به سهم عقل پرداخته است. به همین جهت او از «گفت‌وگو در فراتاریخ» یاد می‌کند و معتقد است که باید میان سنن معنوی مختلف نوعی هم‌زیستی برقرار شود و انسان مدرن برای فائق آمدن بر این نقیصه باید سهم دل را نیز ادا کند. از منظر شایگان، اگر ما تنها در برابر مدرنیزاسیون و تکنولوژی و فرآورده‌های عقل مدرن گشوده باشیم، کفایت نمی‌کند؛ چرا که ما به سان پرنده‌ای هستیم که با دو بال می‌پریم؛ بال دل و بال عقل؛ پس هم سهم دل باید ادا شود و هم سهم عقل. وقتی که او در کتاب «افسون زدگی جدید» از «گفت‌وگو در فراتاریخ» یاد می‌کند، مرادش این است که باید به «قاره گم شده روح» هم پانهمیم و «انکشاف وجه دیگر چیزها» مد نظرمان باشد. پس از انقلاب ۵۷

و در دهه ۶۰ شمسی که شایگان کتاب «انقلاب مذهبی چیست» را نوشت، از این کژتابی‌ها یا به تعبیر او قیاس‌ناپذیری میان دو قاره و دو کهنکشان پرده برگرفت؛ انقلابی که مفهومی مدرن بود و از جهان جدید سر برآورده بود، در قیاس با دین و مذهبی که متعلق به دنیای سنت بود. او بیشتر می‌کوشید تا آسیب‌شناسی کند و با بساختن مفهوم ایدئولوژی‌زده شدن سنت این امر را تبیین کند. در این راستا، شایگان به تفصیل به آراء شریعتی پرداخته و توضیح داده که «طرح هندسی مکتب» او متضمن ایدئولوژی‌زده شدن سنت بود. فکر می‌کنم چند سال طول کشید تا شایگان به جنبه‌ایجابی کارش و دفاع از هویت سیال و چهل‌تکه رسید؛ یعنی کتاب «افسون زدگی جدید». سال جاری توفیق داشته‌ام در «بنیاد سهروردی» در شهر تورنتو، در ۱۲ جلسه به بازخوانی آثار شایگان بپردازم؛ فایل‌های صوتی آن جلسات اکنون روی سایت من در دسترس است. در آن جلسات عبور شایگان از مرحله نخست اندیشگی به دوران بعدی را به تفصیل به بحث گذاشته‌ام.

۲- از نظر شایگان ما نه آن‌چنان از خاطره قومی خود بهره می‌جوییم و نه تفکر تحلیلی و انتقادی خلاقانه‌ای داریم، مراد از این تفکر انتقادی که تصور می‌کنم در «آسیا در برابر غرب» از آن سخن می‌گفت، چیست؟

خاطرم نیست که شایگان از تفکر انتقادی بدین معنا سخن گفته باشد. او در «آسیا در برابر غرب» می‌کوشد از تضادها، تفاوت‌ها و تقابل‌های دو فرهنگ آسیایی و غربی سخن بگوید؛ وی توضیح می‌دهد که چه امور و پدیده‌هایی در فرهنگ آسیایی سر برآورده‌اند؛ چه اموری در فرهنگ غربی. در آن کتاب، شایگان بحث خود را ذیل گفتمان شرق-غرب تقریر می‌کند و قویا با نیهیلیسم غربی در می‌پیچد. مشی او در آن کتاب، تحت تأثیر فضای سنت‌گرایانه، نوعی غرب‌ستیزی با سودای بازگشت به خویشتن، نقد بنیادین تمدن غربی و برجسته کردن نیهیلیسم غربی است. در عین حال تصور نمی‌کنم عقلانیت انتقادی به معنای متعارف آن مد نظر شایگان بوده باشد. ما به‌الاشتراک فرهنگ‌های آسیایی، به روایت شایگان عبارتست از رهایی و رستگاری که توأم با نوعی اشراق و روشنایی است؛ چه فرهنگ هندی، چه فرهنگ ژاپنی، چه فرهنگ چینی و چه فرهنگ ایرانی. در عین حال، او این مؤلفه‌ها را در فرهنگ غربی سراغ نمی‌گیرد. شایگان نیهیلیسم غربی را پررنگ می‌بیند و به سر بر آوردن آنارشیزم و بولشویسم در مغرب زمین اشاره می‌کند. وی برای روشن کردن مراد خویش، به متفکرانی چون نیچه و داستایوفسکی می‌پردازد و توضیح می‌دهد که از منظر ایشان، جهان‌عاری از معنا شده است. شایگان با وام کردن جمله مشهور «خدا مرده است» نیچه، توضیح می‌دهد که چگونه نیهیلیسم و بی‌معنایی و تلخی، فرهنگ غربی را در چنبره خود احاطه کرده است. بحث‌های شایگان این‌جا تداعی‌کننده برخی مباحث هایدگر است؛ به خاطر داشته باشیم که شایگان در آن دوره تحت تأثیر فردید و روایت او از ایده‌های هایدگر هم بوده است.

۳- اما شایگان می‌گوید که ما چون چیزی برای عرضه و دفاع مقابل تفکر تکنیکی غرب نداریم، قضاوت‌هایمان درباره مسائل یا در جهت ابطال است یا پرتاب بی‌رحمانه آراء شتاب‌زده که سخت بوی تقلید خام می‌دهد.

بله. در عین حال تصور می‌کنم شایگان از زمانی به بعد، این سنخ قضاوت‌های صلب و سخت را فرو نهاده و به سمت هویت سیال، پلورالیستی و چهل‌تکه‌ای که مؤلف از مولفه‌های مختلف است، حرکت کرده است. هویتی که هم میراث بر تمدن شرقی ایرانی-اسلامی است و هم میراث بر تمدن غربی. به نزد وی، برقراری توازن میان این مؤلفه‌های گوناگون است که ما ره به سر منزل مقصود می‌رساند؛ هر چند برقراری این توازن و تعادل کار ساده‌ای نیست، اما گریز و گزیری هم از آن نیست. من به جهت نوع تربیت فلسفی و بها دادن به مقولاتی مثل صدق و کذب و استدلال، بر این باورم که باید دید میان مولفه‌های مختلف هویت ساز، چه رابطه‌ای وجود دارد. اگر بخش‌هایی از این سنت پس‌پشت برای بساختن «هویت» برگرفته شود و لحاظ گردد و بخش‌های دیگر بدون ارائه دلیلی

فرونده شده، امری ناموجه است. باید به خاطر داشته باشیم که دست کم از صد و پنجاه سال پیش بدینسو، هویت ما پیچیدگی و سیالیتی یافته؛ کسانی که می‌کوشند ایرانیت را فدای اسلامیت یا اسلامیت را فدای ایرانیت یا هر دو را فدای غربیت کنند، راه به جایی نمی‌برند. چنانکه اشاره کردم، شایگان از ایده‌های پیشین خود فاصله گرفته و دیگر از تقابل و احیانا تخصم میان مؤلفه‌های مختلف هویت ساز سخن نمی‌گوید، بلکه تلائم و سازگاری ای را میان آنها سراغ می‌گیرد.

۴- تلفیق فرهنگ‌های دیگر در فرهنگ ایرانی هویتی پیچیده و مبهم برای ایرانیان به جود آورده است که از آن به عنوان «معمای هویت ایرانی» یاد می‌شود. شایگان چه راه حلی برای حل این معما در عصر «آمیزش افق‌ها» دارد؟

راه‌حل‌اش عبارتست از همزیستی مسالمت‌آمیز میان مؤلفه‌های مختلف هویت‌ساز و به تعبیر هانری کربن «اسلام ایرانی» را به رسمیت شناختن؛ اسلام ایرانی ای که امروزه از مؤلفه‌های ایرانی، اسلامی و غربی تشکیل شده است. چنانکه می‌دانیم، اسلام ایرانی با اسلام مالزیایی، اسلام عراقی، اسلام یمنی، اسلام لبنانی، اسلام مراکشی... تفاوت‌های بسیار دارد. به رغم که همه این پدیده‌ها خاستگاه مشترکی دارند و از اسلامی نشأت می‌گیرند که چهارده قرن پیش در جزیره العرب سر برآورد، در عین حال تفاوت‌های قابل توجهی با یکدیگر دارند. به تعبیر ویتگنشتاین، شباهتی از سنخ شباهت میان اعضای یک خانواده در آنها دیده می‌شود: «شباهت خانوادگی»؛ شباهتی که در حین تشابه، توأم با تفاوت‌های چندی است. شایگان متأخر، دعوت به گشودگی و همزیستی مسالمت‌آمیز میان مؤلفه‌های مختلف فرهنگ ایرانی در روزگار کنونی می‌کند.

۵- شایگان چندفرهنگی را مثل آزاد شدن چند نیروی گریز از مرکز می‌داند که اگر مانعی در برابر خود نبینند می‌توانند به خود کامگی و آپارتاید بیانجامد و البته این چند فرهنگ را بیشتر در غرب مورد بررسی قرار می‌دهد اما ایران نیز کشوری است با فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف که از قوم‌های متعددی تشکیل شده است. شایگان چه می‌خواهد بگوید؟ آیا معتقد است که باید برای فرهنگ‌های مختلف مانع تراشید؟

اگر مراد این باشد که در جامعه چند ملیتی، یک فرهنگ یا خرده فرهنگ نباید بر فرهنگ‌های دیگر به نحو رسمی غالب شود، چرا که متضمن آپارتاید فرهنگی است، سخن درستی است. اما اگر درحالیکه کشور تمامیت ارضی و یک پارچگی سیاسی دارد، در آن کثرت به رسمیت شناخته شود و حقوق اقلیت‌ها حفظ گردد و زبان‌های قومی به رسمیت شناخته شود و فی‌المثل جامعه به صورت فدراتیو اداره شود، در این حالت آپارتایدی در کار نیست و می‌توان نوعی از «کثرت‌گرایی فرهنگی» را تجربه کرد و بر صدر نشانند. رعایت نکردن حقوق اولیه اقلیت‌های قومی و نژادی متضمن در غلتیدن به دام خود کامگی است؛ اگر با وجود فرهنگ‌های متنوع و متکثر، تنها زبان و فرهنگ قوم و جماعت خاصی در کشور جاری و ساری گردد و رسمیت یابد و دست بالا را داشته باشد و دیگر فرهنگ‌ها به حاشیه رانده شود و احیانا سرکوب گردد، در این وضعیت آپارتاید محقق شده، امری که غیر اخلاقی و غیر انسانی است. در جهان تکنولوژیک امروز، رنگ و بوی امور در جهان تغییر کرده و مرزها از میان رخت بر بسته و افراد در معرض فرهنگ‌های مختلف قرار گرفته‌اند. در روزگار کنونی، برای تحقق همزیستی مسالمت‌آمیز و انسانی، باید تنوع و چندگونگی فرهنگ‌ها و هویت‌ها را به رسمیت شناخت و حقوق اقلیت‌های قومی و زبانی را پاس داشت.

۶- مقصود و منظور شایگان از «ایران فرهنگی» چیست؟ و جایگاه این ایران فرهنگی در بحث گفت‌وگوی فرهنگی به چه صورت است؟

«ایران فرهنگی» یعنی ایرانی که برخاسته از فرهنگ و تمدن ایران زمین است؛ در بحث از گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها که شایگان چند دهه پیش آن را مطرح کرده بود، ایران فرهنگی جایگاه ویژه‌ای دارد. ایران فرهنگی یعنی ایرانی که برخاسته از دل فرهنگ ایران زمین است؛ ایرانی که افزون بر میراث دوران پیش از اسلام، از هزار و چهارصد سال پیش بدین سو، اسلامی هم شده است. ایرانی که با فرهنگ و تمدن اسلامی عجین شده و به تعبیر مرحوم مطهری روح اسلامی در کالبدش دمیده شده است. شایگان، در نوشته‌ها و سخنان خویش این معنا را از «ایران فرهنگی» مراد می‌کند.

اجازه دهید در انتهای این گفتگو، به اختصار، ملاحظات انتقادی خود درباره آراء اندیشمند معاصر، داریوش شایگان را نیز تبیین کنم. اشاره کردم به دوره‌ای که تحت عنوان «شایگان‌شناسی» در بنیاد «سهروردی» تورنتو برگزار کرده‌ام. در آنجا به تفصیل آورده‌ام که در «انقلاب مذهبی چیست»، نوعی اسانسالیسم و ذات‌گرایی نهفته است. آن زمان شایگان تحت تاثیر هانری کرین بوده؛ از فحوای مباحث آن کتاب و برخی دیگر از آثار شایگان بر می‌آید که ایشان چندان به کثرت قرائات از متن مقدس عنایت ندارد. به نزد ایشان، اسلام عرفانی به روایت کرین تنها خوانش صحیح از آموزه‌های شیعی-اسلامی است؛ چرا که اسلام یعنی تسلیم بودن به اراده خداوند و در سنت عرفانی، این امر به نیکی تبیین شده است. من در اینجا در مقام داوری درباره این خوانش از اسلام نیستم، در عین حال به نظر می‌رسد شایگان تنوع خوانش‌ها و قرائات از اسلام را به رسمیت نمی‌شناسد و تنها از دین، در مقام «تعریف» سخن می‌گوید نه دین در مقام «تحقق». علی‌ای حال، اسلام انقلابی، اسلام دموکراتیک، اسلام کربنی که نمایندگان و قائلانی در ایران معاصر دارد، در تاریخ اندیشه دینی ما محقق شده است. می‌توان با برخی از این قرائات موافق نبود و یک قرائت را برکشید، اما نباید به گونه‌ای سخن گفت که لازمه آن، تلویحا و تصریحا، «قرائت ناپذیری متن مقدس» باشد. شایگان تاکید می‌کند که آفرینش انسان توسط خدا و مفاهیمی چون «حقیقت تام محمدی» چه نسبتی با مقوله‌ای مثل انقلاب دارد؟ بر همین سیاق، می‌توان از شایگان پرسید که اسلام عرفانی به روایت کربنی، چه نسبتی با فقه اسلامی و تاریخ آئین اسلام که طی سده‌های طولانی لفّ و نشر پیدا کرده، دارد. به نظر من این سنخ تحلیل‌های شایگان، ایراد روش شناختی دارد: دین را فقط به عرفان، آن هم نسخه خاصی از عرفان، یعنی عرفان کربنی تقلیل دادند. در تحلیل او از «حقیقت اسلام»، کلام، فقه و تفسیر چندان جایی ندارد و اسلام یعنی حقیقت تام محمدی و «متا تاریخ» به روایت هانری کرین. این خوانش تنها به یک وجه از اسلام می‌پردازد و دین را در بستر تاریخی آن نمی‌بیند و تنها از دین در مقام تعریف سخن می‌گوید. اما، چنانکه آوردم، در مقام تحقق، خوانش‌های مختلفی از دیانت اسلام صورت گرفته، که اسلام ذاتی ندارد؛ هم اسلام فقیهانه داریم، هم اسلام فلسفی، هم اسلام عرفانی، هم اسلام بنیادگرایانه و هم اسلام روشن‌فکرانه و فرمیستی. فارغ از اینکه با کدام خوانش از اسلام موافق باشیم و با کدام موافق نباشیم، باید عنایت داشت که مقام تحقق، مقامی است متشکل از اصناف خالصی‌ها و ناخالصی‌ها؛ در مقام عمل با کثرت غیر قابل تحویل به وحدت مواجهیم. کسی می‌تواند خوانش‌هایی از اسلام را که باور ندارد، با ارائه ادله‌ای نقد و نقض کند؛ اما در وهله نخست باید مقام «تعریف» و «تحقق» را از یکدیگر بازشناسد و کثرت قرائات را به رسمیت بشناسد. فی‌المثل روشنفکری مثل شریعتی آمد و کاملاً اسلام را با انقلاب گره زد، سخنانی گفت و ایده‌هایی را در انداخت و عده زیادی هم آن سخنان را پذیرفتند. می‌شود این خوانش از اسلام را باور نداشت و موجه ندانست، اما نمی‌توان گفت آلا و لابد، اسلام فلان است و نه بهمان؛ بلکه باید قرائت و خوانشی از اسلام را در مقابل خوانش و قرائتی دیگر از اسلام نشاناد و به داوری معرفتی درباره آنها پرداخت. مفروض روش شناختی و هرمنوتیکی مهم این نگرش، «قرائت‌پذیر» انگاشتن متن مقدس و سنت دینی است. به نظر می‌رسد این امر در نظام فکری شایگان چندان برجسته نیست و مورد عنایت قرار نگرفته است.